

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۷: ۳۰۵-۳۳۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

احساس محرومیت نسبی در میان قوم بلوچ و تأثیر آن بر خشونت سیاسی

یعسوب اصغری نیاری*
رضا محموداوغلی**

چکیده

این پژوهش به بررسی رابطه محرومیت نسبی و خشونت سیاسی در بین شهروندان زاهدانی می‌پردازد. استان سیستان و بلوچستان به علت شرایط خاص اقلیمی و فرهنگی، همواره یکی از مناطق حساس و چالش‌زا در ایران بوده است. دو چالش اصلی اقلیت‌گرایی قومی و اقلیت‌گرایی مذهبی، این منطقه را مستعد رفتارهای خشونت‌آمیز می‌کند. پدیده خشونت سیاسی در مناطقی از کشور که به شدت متأثر از ارزش‌های سنتی و قومیتی خود هستند و گرایش و پایبندی کمتری نسبت به حکومت مرکزی دارند، بیشتر مشهود است. خشونت‌های سیاسی در این منطقه محصول علل و عوامل مختلف و متنوعی است و ابعاد عینی و ذهنی متعددی دارد که در این پژوهش به تبیین رابطه احساس محرومیت نسبی با خشونت سیاسی پرداخته می‌شود. روش تحقیق مورد استفاده در این بررسی، روش پیمایشی است. فن جمع‌آوری اطلاعات، استفاده از پرسشنامه بوده است. جامعه آماری تحقیق حاضر شامل کلیه شهروندان شهر زاهدان بوده است که حجم نمونه ۳۸۴ نفری به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شد. اطلاعات گردآوری شده به کمک نرم‌افزار SPSS تجزیه و تحلیل شده است. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان داد که بین احساس محرومیت نسبی با رفتارهای خشونت‌آمیز در میان شهروندان مورد بررسی، ارتباط معنی‌داری وجود دارد. تفاوت‌های مذهبی، دوری از مرکز و مراودات فرهنگی،

asghariniari@yahoo.com
r_oghli@yahoo.com

* نویسنده مسئول: عضو هیئت علمی دانشگاه محقق اردبیلی
** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه محقق اردبیلی

بافت زندگی عشیره‌ای، فقر و بیکاری، عدم مشارکت فراگیر، قاچاق، ضعف زیرساخت‌ها، همانندی‌های فرهنگی، قومی، مذهبی با دو کشور بحران‌زده افغانستان و پاکستان، تقویت جریان‌های ضد شیعه نظیر فرقه وهابیت از جانب بیگانگان از جمله عربستان و پاکستان و مشکلات طبیعی مثل کمبود آب، خشک‌سالی و... از علل اساسی خشونت سیاسی در این منطقه محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی: محرومیت، احساس محرومیت نسبی، خشونت سیاسی، قومیت و زاهدان.

مقدمه

خشونت سیاسی، یکی از مفاهیم اصلی و ابزار مهم تحلیلی در جامعه‌شناسی به شمار می‌رود که مورد توجه دائمی نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر علوم اجتماعی و پژوهشگران این حوزه بوده و به این دلیل رویکردها و پژوهش‌های متعددی درباره آن مطرح شده است. خشونت سیاسی، نقطه مقابل تحرکات اجتماعی آرام و اعتراض‌های بدون خشونت است که در چارچوب یک نظام سیاسی می‌تواند صورت پذیرد. این مفهوم بیانگر مجموعه‌ای از حوادث است که وجه مشترک تمامی آنها، استفاده واقعی از خشونت یا تهدید به کاربرد آن است. اما این تبیین به این خصیصه محدود نمی‌شود.

مفهوم خشونت سیاسی از نظر «تد رابرت گر» شامل انقلاب و نیز جنگ‌های چریکی، کودتاها، طغیان‌ها و شورش‌ها می‌شود. از لحاظ نظری، تمامی این اعمال به دو معنا تهدیدی را متوجه نظام سیاسی می‌سازند: آنها انحصار زوری را که در نظریه‌های سیاسی به دولت واگذار شده، به چالش می‌کشند و از نظر کارکردی در فرایندهای عادی سیاسی اختلال ایجاد می‌کنند و در حالت شدیدتر آنها را نابود می‌سازند (گر، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۵). خشونت سیاسی به کلیه حملاتی اطلاق می‌شود که درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی، بازیگران - شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحب‌منصبان حکومتی - یا سیاست‌های آن صورت می‌گیرد (همان: ۲۴).

مسئله محرومیت و نابرابری در بسیاری از کشورها، چالشی اساسی در مسیر توسعه و ایجاد خشونت است. به‌ویژه برای آن دسته از کشورها که قلمرو حاکمیت آنها، مناطق جغرافیایی وسیعی را شامل می‌شود. این نابرابری‌ها، تهدیدی جدی برای حصول توسعه متعادل و متوازن مناطق است و دستیابی به وحدت و یکپارچگی ملی را دشوار می‌نماید. مردمی که در مناطق پیرامونی کشورها زندگی می‌کنند، معمولاً از کانون توجه برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های توسعه به دور هستند. همین امر سبب می‌شود سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی آنها تنزل یابد (Dawson, 2001: 788).

خشونت‌های سیاسی در میان شهروندان استان سیستان و بلوچستان، محصول علل و عوامل مختلف و متنوعی است و ابعاد عینی و ذهنی متعددی دارد. فرهنگ‌های گریز از مرکز، نظام‌های اعتقادی نامتجانس، احساس محرومیت در زمره عوامل ذهنی

تأثیرگذار بر خشونت‌ها هستند. یکی دیگر از عوامل واگرایی این شهروندان، در اقلیت دینی بودن اکثریت این شهروندان است که احساس در تضاد بودن با حکومت مرکزی را تشدید می‌کند. در واقع آنچه این اقوام پراکنده و گاه متفاوت را به صورت ملّتی یکپارچه درمی‌آورد و هویتی متفاوت از هویت قومی اقوام را تشکیل می‌دهد، پیوندهایی مذهبی است که مولد نوعی همبستگی در بین آنهاست. این همبستگی درونی، ویژگی‌ای است که نسبت به خودی احساس هم‌دردی و نسبت به دیگران احساس بیگانگی ایجاد می‌کند. همین همبستگی از لحاظ سیاسی تبدیل به نیرویی می‌شود که خواهان مشارکت فعال سیاسی بوده، از لحاظ فرهنگی - اجتماعی، خواهان عمومیت یافتن ارزش‌های درونی است (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۸۷).

یکی دیگر از عوامل مؤثر در ایجاد واگرایی شهروندان، عوامل بین‌المللی است. مهم‌تر اینکه همه کشورهای منطقه دارای مذهب تسنن هستند و از این نظر اشتراک مذهبی قوی با قومیت سنی بلوچ در منطقه جنوب شرقی ایران دارند. ارتباطات طرح‌ریزی‌شده و هدفمند سیاسی قوی در راستای بهره‌برداری سیاسی از مسئله شکاف مذهبی صورت می‌گیرد که در صورت شرایط مقتضی این امر می‌تواند زمینه مناقشات قومی و مذهبی را در پی داشته باشد. در مواقعی، قدرت‌های خارجی با دامن زدن به تنش‌های قومی از آن برای امتیازگیری سیاسی بهره می‌گیرند. در این زمینه، مواردی زیادی وجود دارد که فرمول «مناقشه قومی و مذهبی = نیروهای خارجی + امتیازگیری سیاسی» را تأیید می‌کند.

عوامل عینی که اساساً ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارند، منجر به تلقی نوعی تبعیض یا نابرابری نسبی میان اقوام و اقلیت‌های مذهبی می‌شوند. عوامل عینی مبین این حقیقت هستند که درک و تلقی محرومیت و تبعیض قومی - مذهبی در ابعاد مختلف، مهم‌ترین عوامل بروز کشمکش‌ها را فراهم می‌آورد. در حال حاضر سطح زندگی مردم در اغلب استان سیستان و بلوچستان، پایین‌تر از سطح زندگی متوسط مردم ایران است. به علاوه تأخیر در توسعه و عقب‌ماندگی اقتصادی استان که ریشه در نگاه‌های غلط برنامه‌ریزی نامتوازن قبل از انقلاب اسلامی ایران دارد، عامل مهمی در جلوگیری از پیوند میان اقوام و مذاهب است. تأخیر در توسعه و ضعف اقتصادی به همراه مرزهای پرماجرایی قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالا بر مشکلات افزوده است.

به نظر می‌رسد که احساس تبعیض در بین مردم منطقه، نرخ بالای بی‌سوادی مردم، نرخ بالای بیکاری و میزان بالای فقر و احساس محرومیت بر شکاف مذهبی - قومی افزوده است. این منطقه به دلایلی از جمله دورافتادگی، در حاشیه بودن و به‌ویژه گسستگی فضایی این استان با مناطق مرکزی و داخلی به‌واسطه وجود دو صحرای بزرگ دشت لوت و دشت کویر با انزوای جغرافیایی مواجه بوده که عملاً باعث واگرایی عمیق اهل سنت این منطقه از نظر سیاسی نسبت به حکومت مرکزی در طول تاریخ شده است. با توجه به این موارد، این پژوهش به بررسی رابطه محرومیت نسبی و خشونت سیاسی در بین شهروندان زاهدان می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

یافته‌های گاتی و همکارانش (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که سطح بالای تعهد مدنی می‌تواند ادغام اجتماعی جوانان را تسهیل کند و از ارتکاب جرائم در میان آنان جلوگیری نماید. آنها بر جنبه‌های محافظتی تعهدات اجتماعی تأکید می‌کنند و این ویژگی‌ها را با تئوری‌های کنترل اجتماعی ارتباط می‌دهند.

مولر (۱۹۸۸) در یک مطالعه تجربی، مسئول بی‌ثباتی در دموکراسی‌های سیاسی را نابرابری می‌داند. نتایج وی نشان داد که یک هم‌بستگی معکوس قوی بین نابرابری درآمد و ثبات رژیم برای یک نمونه متشکل از ۳۳ دموکراسی وجود دارد.

استیون مسنر (۱۹۸۹) طی تحقیقی که انجام داده، نتیجه می‌گیرد که کشورهای که با تبعیض اقتصادی بالا علیه گروه‌های اجتماعی اقلیت عمل می‌کنند، نسبت به کشورهای که دارای تبعیض کمتری هستند، از میزان خشونت سیاسی بیشتری برخوردارند.

تد رابرت گر (۱۹۶۸) در پژوهشی با عنوان «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»، نظریه محرومیت نسبی را بیان کرده و معتقد است که این پدیده متأثر از اختلاف میان موقعیت ارزشی و توانایی‌های ارزشی جامعه است که به خشونت منجر می‌گردد.

پژوهش شیخ بیگلو (۱۳۹۱) به تعیین سطح توسعه‌یافتگی شهرستان‌های کشور و شناسایی نابرابری‌های منطقه‌ای در ایران پرداخته است. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که ایران با مشکل نابرابری‌های منطقه‌ای مواجه است؛ به طوری که از میان ۳۳۶

شهرستان کشور، ۷۷ شهرستان در گروه نسبتاً محروم و محروم قرار می‌گیرند. اغلب مناطق محروم و توسعه‌نیافته در قسمت جنوب شرق ایران متمرکز شده‌اند.

لهسایی‌زاده (۱۳۹۱) به مطالعه نقش محرومیت نسبی در افزایش خشونت‌های شهری مناطق حاشیه‌نشین شهر کرمانشاه پرداخته است. چارچوب نظری این تحقیق برگرفته از رهیافت تفسیری اجتماعی با تأکید خاص بر نظریه گر است. جامعه آماری مورد مطالعه، چهار منطقه (جعفرآباد، شاطرآباد، دولت و آناهیتا) در شهر کرمانشاه است. یافته‌ها نشان داد که محرومیت فردی با خشونت‌های شهری در بعد خشم ($F=0.65$)، بعد تهاجم ($F=0.46$) و بعد کینه‌توزی ($F=0.33$) است. از طرفی محرومیت گروهی با خشونت‌های شهری در بعد خشم ($F=0.21$)، تهاجم ($F=0.54$) و بعد کینه‌توزی ($F=0.28$) است. نتایج نشان داد که هر اندازه افراد ساکن در مناطق حاشیه‌نشین احساس کنند با دیگر هم‌نوعان خود فاصله اجتماعی و اقتصادی بیشتری دارند، احساس نارضایتی در میان آنها بیشتر شده و برای جبران این وضعیت به هر ابزار و وسیله‌ای دست خواهند زد که یکی از راه‌ها، خشونت در مناطق حاشیه شهر است.

نتایج پژوهش طالبان (۱۳۹۰) نشان می‌دهد که دو الگوی علی متفاوت از محرومیت نسبی موجب خشونت سیاسی در کشورهای مسلمان شده است. اول، ترکیبی از تبعیض گروهی قوی با نابرابری اقتصادی پایین و دیگری، جوامعی که در آنها تبعیض گروهی قوی با توسعه شتابان ترکیب شده است. از دیگر نتایج این پژوهش این بود که در میان کشورهای خاورمیانه، وقوع خشونت سیاسی ارتباطی به نابرابری اقتصادی نداشته است. همچنین تبعیض گروهی، علت لازم خشونت سیاسی بوده است؛ یعنی کلیه کشورهایی که خشونت سیاسی را تجربه کرده‌اند، واجد تبعیض گروهی بوده‌اند.

کرد (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان «بررسی برخی از عوامل اجتماعی - فرهنگی مؤثر بر گرایش به عضویت برخی افراد در گروه‌های تروریستی در استان سیستان و بلوچستان» به بررسی عوامل تأثیرگذار بر این متغیر پرداخته است. وی عواملی همچون فاصله میان قومیت‌ها، شکاف و فاصله برخاسته از عوامل مذهبی، کمتر توسعه‌یافتگی استان، احساس محرومیت نسبی، بیکاری، بی‌سوادی و کم‌سوادی، نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی، تعصبات مذهبی، ویژگی‌های فرهنگی حاکم بر خانواده‌ها و وجود گروه‌های

سازمان یافته قاچاق را بر گرایش افراد به عضویت در گروه‌های تروریستی در استان تأثیرگذار دانسته است؛ یعنی فاصله این قومیت‌ها با ۶۳ درصد، توسعه نامتوازن در کشور و استان ۷۵ درصد، شکاف مذهبی ۵۷ درصد، احساس محرومیت نسبی ۷۹ درصد، نرخ بی‌سوادی و کم‌سوادی ۶۱ درصد، نرخ بیکاری ۹۴ درصد تعصبات مذهبی ناشی از ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر خانوارهای استان مانند شغل، شیوه‌های تربیتی و بعد خانوار ۶۳ درصد و گروه‌های سازمان‌یافته قاچاق ۶۵ درصد بیشترین تأثیر را داشته و ویژگی‌های حاکم بر ساختارهای قومی و قبیله‌ای و افتخار به حماسه‌ها، جنگ‌ها، روحیه تهاجمی و سلحشوری با ۲۸/۵ درصد، داشتن عقبه قومیتی و مذهبی قوم بلوچ و اهل سنت در کشورهای همسایه پاکستان و افغانستان و وجود گروه‌های تروریستی در این عقبه قومی با ۴۷ درصد، کمترین درصد تأثیر را بر گرایش افراد به عضویت در گروه‌های تروریستی در سیستان و بلوچستان به خود اختصاص داده است. جامعه آماری پژوهش یادشده، صاحب‌نظران منطقه بوده‌اند. در بخش تحلیل محتوا که شامل تحلیل مفهوم از سؤالات باز پرسشنامه تحقیق یادشده است، ۸۸ درصد مردم، عملیات و اقدامات اخیر در استان را اقدامی تروریستی دانسته‌اند و عوامل فردی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را از عوامل مهم و تأثیرگذار بر گرایش افراد به گروهک‌های تروریستی دانسته‌اند.

پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان که در سال ۱۳۸۵ در مراکز استان سیستان صورت گرفته، نشان می‌دهد که در زاهدان ۹۵/۳٪ مردم از غرور و هویت بسیار زیاد برخوردار هستند که از همه مراکز استان‌ها بیشتر است. آمار دیگر این پیمایش در مورد احساس عدالت در سطح زاهدان است که ۴۹/۴٪ است، در حالی که متوسط این آمار در مراکز استان‌های کشور ۳۵٪ است. به علاوه احساس عدالت قومی در سطح زاهدان با ۶۸/۱٪ و بیشتر از متوسط کشور یعنی ۶۶٪ و بسیار بیشتر از مراکز استان‌های قومی است.

نتایج تحقیق شبیانی (۱۳۸۴) با عنوان «فقر، محرومیت و شهروندی در ایران» ارتباط پیچیده میان فقر، محرومیت و شهروندی را نشان می‌دهد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در استان سیستان و بلوچستان، نرخ امید به زندگی، باسوادی، شاخص

آموزشی و طول عمر نسبت به دیگر استان‌ها پایین بوده است. عدم برخورداری از امکانات و دسترسی به منابع منجر به کاهش آگاهی و رفتار شهروندی شده است. شیخ‌زاده (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان «جامعه‌شناسی سیاسی قوم بلوچ» به بررسی جامعه بلوچ در استان سیستان و بلوچستان می‌پردازد. در این پژوهش، نویسنده سعی کرده است تا به بررسی چالش مقطعی حاشیه (جامعه اهل سنت بلوچ) - متن (نظام سیاسی) بپردازد. حاصل این پژوهش، طرح یک پرسش و پاسخ درباره چرایی اختلافات جامعه بلوچ با حاکمیت است. در فرایند بررسی تصویر ذهنی حاشیه، به فهرستی از مطالبات از سوی حاشیه در برابر متن می‌پردازد. حاشیه بر این باور است که سهم آن از منابع قدرت نمادین و غیر نمادینی که توزیع‌گر آن متن مسلط است، محدود و در برخی موارد صفر است. حاشیه دلیل این امر را ناهمخوانی‌های درونی - متنی حاشیه با متن مسلط می‌داند و معتقد است که این ناهمخوانی‌ها از سوی متن مسلط تعریف و برجسته‌نمایی شده‌اند.

حافظ‌نیا و کاویانی (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان «نقش هویت قومی در همبستگی ملی (مطالعه موردی: قوم بلوچ)» به بررسی انسجام و هم‌گرایی ملی قوم بلوچ می‌پردازد. این پژوهش بر آن است که ضمن تبیین نظری، دو رویکرد کارکردگرایی هارتشورن و آیکونوگرافی (نمادنگاری) گاتمن درباره عوامل انسانی و جغرافیایی نقش‌آفرین در هم‌گرایی و واگرایی مؤثر در وحدت ملی را درباره قوم بلوچ مورد پژوهش قرار دهد. اطلاعات مورد نیاز این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و تهیه پرسشنامه در ارتباط با برخی نخبگان قومی بلوچ (اعضای شورای شهر و مولوی‌ها) و همچنین مصاحبه با مسئولان استان سیستان و بلوچستان گردآوری شده است. سپس اطلاعات گردآوری‌شده به روش کیفی و توصیفی تجزیه و تحلیل شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اهل سنت بلوچ در جنوب شرقی ایران از جمله اقوامی است که عوامل متعددی در حوزه دین، زبان، ریشه‌های تاریخی مشترک، آنان را با قوم اکثریت پیوند زده، اما عوامل دیگری چون مذهب، فاصله جغرافیایی، نگرش حکومت در عدم مشارکت جدی آنان در حوزه مدیریتی خرد و کلان، سبب جدایی آنان از قوم اکثریت شده است.

چارچوب نظری تحقیق

خشونت سیاسی

خشونت، مفهومی گسترده دارد و تعاریف اصطلاحی آن نیز متعدد است و از ابعاد مختلف می‌توان تعاریف متعددی از آن به دست داد. بنابراین در تعریف آن، مناقشه و مجادله وجود دارد و ارائه تعریفی دقیق از آن مشکل است. هرگونه رفتاری که با هدف وارد نمودن آسیب به یک یا بیش از یک پدیده صورت گیرد، رفتار خشونت‌آمیز نام می‌گیرد. روان‌شناسان اجتماعی و پژوهشگران مسائل سیاسی و اجتماعی، تعاریف متعددی از واژه خشونت ارائه داده‌اند که پاره‌ای از آنها عبارتند از:

پرخاشگری، تحمیل اراده خود به دیگران، پیشبرد هدف و قصد با توسل به زور، گفتار و رفتار آزاردهنده، حرکت قهرآمیز ناشی از اراده خاص (خارج از محدوده و قوانین و قواعد) و نیز اعمال نیروی جسمانی یا بدنی [است] (فکوهی، ۱۳۷۸: ۴۱).

خشونت سیاسی را می‌توان گونه‌ای از خشونت تعریف کرد که موضوع آن بر سر قدرت سیاسی باشد، چه بر سر دستیابی به قدرت، چه بر سر اعتراض و نابود کردن یک قدرت و چه بر سر حفظ و تداوم بخشیدن به یک قدرت موجود. در این معنای عام، خشونت سیاسی را نمی‌توان لزوماً از مفهوم طبیعی خشونت جدا کرد، زیرا موضوع قدرت در مرکز و بطن تقریباً تمام انواع خشونت‌ها نهفته است. مگارژی، خشونت را چنین تعریف می‌کند: «خشونت به معنای اشکال افراطی رفتار پرخاشگرانه است که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخص به افراد می‌گردد» (اعزازی، ۱۳۸۰: ۲۵).

با توجه به تعاریف گفته‌شده، خشونت را می‌توان به وارد آوردن نوعی فشار و زور فیزیکی از سوی یک نهاد، یک فرد یا یک گروه بر نهاد، فرد یا گروهی دیگر دانست که با هدف وادار کردن آن نهاد یا افراد به انجام کاری برخلاف میل و اراده‌شان انجام گیرد (فکوهی، ۱۳۷۸: ۴۲). خشونت می‌تواند اقسام مختلفی داشته باشد که در اینجا مقصود از خشونت، خشونتی است که می‌توان آن را اعتراضی نامید. مقصود، به خشونت کشیده شدن بسیج و تحرکات اجتماعی در مقابل نظام سیاسی است. خشونت اعتراضی، نقطه مقابل تحرکات اجتماعی آرام و اعتراض‌های بدون خشونت است که در چارچوب یک نظام سیاسی می‌تواند صورت پذیرد.

از دید اونیل، رفتارهای اعتراضی خشونت‌آمیز، مبارزه میان گروه‌های غیر حاکم و مقامات حاکم است که در آن گروه نخست به گونه‌ای جدی، منابع سیاسی (مهارت‌های سازمانی، تبلیغات یا تظاهرات) و ابزار خشونت را برای ایجاد مشروعیت در برخی جنبه‌های سیستم سیاسی که به نظر آنها نامشروع است، به کار می‌گیرد (O'Neill, 2001: 16).

با توجه به این موارد، «خشونت سیاسی» عبارت از کنش‌هایی اعتراضی است که شکل خصمانه و غیر نهادی به خود می‌گیرد و طرف‌های درگیر به صورت عامدانه، از اجبار فیزیکی برای صدمه زدن به یکدیگر یا اموال یکدیگر استفاده می‌نمایند تا تغییری سیاسی را (چه در سیاست‌ها و چه در ساختار حکومت) به وجود آورند (طالبان، ۱۳۹۰: ۱۹). خشونت سیاسی که بسیاری از دانش‌پژوهان آن را با «بی‌ثباتی سیاسی» هم‌معنا دانسته‌اند، شامل شورش، جنگ چریکی، ترور، خشونت، مرگ بر اثر خشونت، اعتصاب و تظاهرات است (ساندرز، ۱۳۸۰: ۴۲).

از دید اسملسر، رفتار جمعی خشونت‌آمیز چنان شکل یافته که پاسخگوی موقعیت‌های تعریف‌ناشده یا ساخت‌نیافته است. در این دسته از رفتارها، افراد جامعه به دنبال تغییر و دگرگونی اساسی در جامعه هستند. ممکن است برای رسیدن به هدف خود از ابزاری نظیر بسیج نیروها، خشونت و حتی سلاح نیز استفاده کنند. انقلاب، کودتا، شورش، جنبش و... از جمله پدیده‌هایی هستند که در این دسته از رفتارها جای می‌گیرند. در حقیقت گروه‌های ناراضی هنگام رویارویی با سیطره سیاسی باید از میان انواع متفاوت تاکتیک، یکی را انتخاب کنند: نظیر خشونت در برابر رفتار مسالمت‌آمیز، علنی در برابر پنهانی، سازمان‌یافته در برابر خودجوش و برخورد در برابر تشکیل ائتلاف با دیگر گروه‌ها، احزاب و نهادهای دولتی (ای.ا.پتر و اندی بین، ۱۳۸۰: ۱۹). با توجه به این موارد نیاز هست که علل خشونت سیاسی را در میان افراد و گروه‌ها شناسایی کرده، به اصلاح و ترمیم آن پرداخت.

محرومیت نسبی و خشونت سیاسی

مهم‌ترین رویکرد عام نظری برای تبیین خشونت سیاسی به‌ویژه در کشورهای

در حال توسعه، تئوری‌های محرومیت نسبی است. نظریه‌های محرومیت نسبی به سنت دور کیمی وابسته هستند و چارلز تیلی. رد پای آن را در آثار مهمی همچون «سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر» ساموئل هانتینگتون، «تحول انقلابی» چالمرز جانسون، «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» تد رابرت گر و «کشمکش داخلی در دهه ۱۹۶۰» تد رابرت گر و ریموند دوال (۱۹۷۳) نشان داده است (ر.ک: تیلی، ۱۳۸۵).

در حقیقت مقایسه‌های اجتماعی به گونه‌ای مبنای نظریه محرومیت نسبی را تشکیل می‌دهند. از دیدگاه گیدنز، محرومیت نسبی به معنای تفاوت میان دو سطح زندگی شخص است؛ سطح زندگی‌ای که فرد در آن به سر می‌برد با سطحی که می‌بایست از آن برخوردار باشد (گیدنز، ۱۳۷۶: ۸۳). به طور کلی محرومیت نسبی به اختلاف مابین انتظارات ارزشی و قابلیت‌های ارزشی اشاره دارد و مبتنی بر پنداشت‌ها و تصوراتی است که به واسطه مقایسه اجتماعی پدید می‌آید (Chandra & Foster, 2005: 305). توقع‌های ارزشی، آن دسته از کالاها و شرایط زندگی است که مردم خود را به حق شایسته آن می‌دانند. قابلیت‌های ارزشی به مسائلی مربوط است که عمدتاً در محیط اجتماعی و فیزیکی یافت می‌شوند؛ شرایطی که فرصت تصویری برای مردم در زمینه کسب یا حفظ ارزش‌هایی مشخص می‌کند که با شیوه قانونی انتظار به دست آوردنشان را دارند (کوهن، ۱۳۷۹: ۲۷۲). در این خصوص، فرد یا گروه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و یا اقتصادی خاصی احساس می‌کند که بر اساس جایگاه و پتانسیل‌هایی که در خود می‌بیند، لیاقت داشتن دسته‌ای از ارزش‌ها را دارد که از آن محروم است.

در این راستا استوفر و همکارانش استدلال می‌کنند که نگرش‌ها و تمایلات مردم تا حدود زیادی تابع نوع چارچوب مرجعی است که آنها انتخاب می‌کنند. وقتی اعضای یک اجتماع، گروه مرجع مشابه دیگری را بالنسبه مرفه تصور کنند، احساسی از محرومیت در بین آنها به وجود خواهد آمد که تا پیش از این مقایسه در بین آنها وجود نداشته است (پاشایی، ۱۳۶۹: ۶۹۳). بر مبنای این نظریه، اعتراض نتیجه رشد سریع‌تر انتظارات نسبت به فرصت‌های واقعی است، به طوری که گروه‌هایی که خود را حاشیه‌ای و فاقد نفوذ می‌پندارند (دانشجویان، معترضان به حقوق مدنی و زنان)، برای رفع این نارضایتی‌ها به کنش جمعی روی می‌آورند (نش، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

هر چند تفاوت‌هایی میان قرائت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سنت نظری محرومیت نسبی، به‌ویژه درباره منابع و شرایط به وجود آورنده ناکامی و سرخوردگی و همچنین متغیرهای میانجی وجود دارد، می‌توان عناصر اصلی مشترکی را در استدلال آنان تشخیص داد. همه آنها می‌پذیرند که دگرگونی و رشد شتابان در شرایط کلی اجتماع (دیویس بر شرایط اقتصادی، لنسکی بر شرایط اجتماعی و هانتینگتون بر شرایط سیاسی تأکید داشته‌اند) - چه به نظر برخی در مرحله‌ای دچار انقطاع و وقفه شود و چه به نظر برخی دیگر دچار انقطاع نشود - شکافی را میان انتظارات (ذهن) و دستاوردها (عین) به وجود می‌آورد. این شکاف، ناکامی یا سرخوردگی به وجود می‌آورد و ناکامی نیز منجر به پرخاشگری می‌شود که در سطح کلان خود را به شکل کنش‌های اعتراضی و شورشی از جمله خشونت سیاسی منعکس می‌سازد (طالبان، ۱۳۹۰: ۵).

جیمز دیویس، احساس بی‌عدالتی اجتماعی در دوران رکود اقتصادی را عامل اصلی نارضایتی بین مردم و نظام سیاسی می‌داند (Davies, 1962: 6). احساس بی‌عدالتی ممکن است زمانی که افراد به صورت دسته‌جمعی احساس کنند که داخل طبقات پایین اجتماعی از جمله اقلیت‌های ملی، مذهبی، قومی و یا نژادی قرار گرفته‌اند، تشدید گردد. این مردم محروم، نظم اجتماعی و طبقات اجتماعی مسلط را در محرومیت گروهی خود مقصر شناخته، از خود در به وجود آمدن چنین وضعیتی سلب مسئولیت می‌نمایند (Moore, 2003: 523).

به همین جهت دیویس و تدگر، بی‌عدالتی اجتماعی را مهم‌ترین عامل بروز نارضایتی و گسست تعهد گروهی در سطوح مختلف نظام سیاسی و اجتماعی می‌دانند. یکی از کاربردهای مهم نظریه محرومیت نسبی که ریشه در همین مقایسه‌های اجتماعی دارد، این است که نشان می‌دهد چگونه مقایسه‌های اجتماعی می‌توانند پیامدهایی همچون خشم، ناهنجاری و گرایش مضاعف به رفتارهای انحرافی به بار آورند (Bernburg & Sigfusdottir, 2009: 1223).

به اعتقاد مرتن، افراد ممکن است در مقایسه موقعیت خود با موقعیت دیگران، خود را محروم یا مرفه تصور کنند. دامنه و اندازه این تصور (محروم یا مرفه) بسته به اینکه این افراد کدام گروه مرجع را به عنوان مبنای مقایسه انتخاب کرده باشد، متغیر خواهد بود (Duncan, 1968: 14). بنابراین هنگامی که مردم به جهت وجود نابرابری‌های سیاسی،

فرهنگی و اجتماعی احساس نمایند که در مقایسه با دیگران مورد تبعیض واقع شده‌اند، طبیعی است که به نیاز اساسی مسئولان درباره مشارکت شهروندان در امور مختلف اجتماعی، فرهنگی و به‌ویژه مشارکت سیاسی بهنجار و قانونمند پاسخ مناسبی نخواهند داد و به سمت مشارکت سیاسی خشونت‌آمیز و یا قهر سیاسی کشیده خواهند شد.

فرض اساسی تئوری محرومیت در تبیین خشونت سیاسی این است که در برخی شکل‌های ناکامی و نارضایتی که انواع عدم تعادل‌های ساختاری و کارکردی در جامعه ایجاد می‌کند، خود را به صورت خشونت سیاسی یا کنش‌های جمعی اعتراضی بروز می‌دهند. در این سنت نظری، تغییر اجتماعی به‌ویژه تغییر سریع و شتابان، اختلال آفرین و بی‌ثبات‌کننده تلقی می‌شود و از طریق مکانیسم‌های روان‌شناسی اجتماعی معینی که «محرومیت نسبی» یا «ناکامی و سرخوردگی» نامیده می‌شود، موجب جنبش‌های اعتراضی و حوادث بی‌ثبات‌کننده می‌گردد. در حقیقت رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز مردم، نتیجه نارضایتی، ناکامی یا محرومیت نسبی آنان است که به معنی وجود شکاف و اختلاف میان آنچه آنها می‌خواهند (انتظارات ارزشی) و آنچه فکر می‌کنند می‌توانند به دست آورند (توانایی‌های ارزشی) است. پس در تئوری‌های محرومیت نسبی، هرگونه تغییر اجتماعی که موجب ظهور و نضج انتظارات برای زندگی بهتر نزد مردم شود، بدون اینکه وسایل لازم برای تأمین این انتظارات فراهم گردد، می‌تواند به کنش‌های جمعی اعتراضی و خشونت سیاسی بینجامد (گر، ۱۳۷۷: ۴۴-۴۶). در حقیقت برای تبیین اینکه چرا کشورها در حجم و میزان خشونت سیاسی متفاوت از یکدیگرند، توجه و تأکید تبیینی تئوری‌های محرومیت نسبی روی شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که می‌تواند فرض شود به وجود آورنده اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی مردم است.

کروسبی، پیش‌شرط‌های روان‌شناختی در ظهور محرومیت نسبی را در قالبی تئوریک مشخص ساخته است. وی شش پیش‌شرط روان‌شناختی (آگاهی یافتن، مقایسه خود با دیگران، خود را مستحق دیدن، انتظارات گذشته، انتظارات معطوف به آینده و مقصر شناختن خود) برای ظهور محرومیت نسبی عنوان نموده است (Pearson et al, 2009: 43). به زعم مور، احساس محرومیت نسبی شامل دو وجه به هم مرتبط است: اول

می‌بایستی افراد از وجود تفاوت بین خود و دیگران به واسطه فرایند مقایسه اجتماعی آگاهی یابند. و دوم، افراد بایستی ارزیابی کرده و قضاوت کنند که آیا وجود تفاوت موجه و مشروع است یا ناموجه و نامشروع (Moore, 2003: 523).

از دید نظریه پردازان محرومیت نسبی، اگر افراد زیادی درون یک جامعه، تنش‌های روان‌شناختی معینی مثل ناکامی و محرومیت نسبی را تجربه کنند، می‌توان انتظار داشت که درگیر رفتار جمعی خشونت‌باری شوند که به عنوان یک گروه یا جمع مشخص، قابل مشاهده و بررسی است (Gurr, 1968: 1105). در حقیقت از دیدگاه این تئوری‌ها، ناکامی‌ای که هم‌زمان بخش بزرگی از جمعیت احساس می‌کنند، با یکدیگر جمع و ترکیب شده، پدیده‌ای کلان همچون شورش یا خشونت سیاسی را به وجود می‌آورد.

با ملحوظ داشتن مفروضه یادشده، کاملاً موجه است که از این فرضیه سطح خرد که «هرچه فرد دارای محرومیت نسبی بیشتری باشد، آمادگی و تمایل بیشتری برای مشارکت در فعالیت سیاسی خشونت‌بار پیدا می‌کند»، نتیجه سطح کلان گرفته شود مبنی بر اینکه «اجتماعات انسانی یا تجمع‌های بشری (مثل شهرها، مناطق و کشورها) با محرومیت نسبی زیاد، در مقایسه با تجمع‌هایی که از محرومیت نسبی پایین‌تری برخوردارند، با سطوح بالاتری از خشونت سیاسی مواجه خواهند بود».

شرایط ساختاری و کلان اجتماعی به نحوی در طول زمان تغییر می‌یابند که شکاف بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی را در میان مردم یک جامعه تشدید می‌کند. این شکاف، ناکامی را به وجود می‌آورد و ناکامی منجر به پرخاشگری می‌شود و انبوهش یا تجمع پرخاشگری نیز کنش‌های جمعی اعتراضی یا خشونت سیاسی را به وجود می‌آورد. در این راستا به نظر برخی از اندیشمندان، یکی از گمانه‌های اصلی آن است که محرومیت نسبی طولی با افزایش و سپس کاهش قابل ملاحظه در استانداردهای زندگی در طول یک دوره زمانی معین به وجود می‌آید و می‌توان آن را به وسیله نوسانات در نرخ‌های اقتصادی سنجید (Boswell & Dixon, 1990: 545). محرومیت‌های موجود در یک جامعه که عمدتاً محصول نابرابری عمودی (طبقاتی) و / یا نابرابری افقی (منطقه‌ای یا اقلیمی) است، هنگام تغییرات قابل ملاحظه در رشد اقتصادی به شکل محسوس افزایش می‌یابد و انگیزش لازم برای خشونت جمعی فراهم می‌گردد (طالبان، ۱۳۹۰: ۱۲).

نظریه محرومیت نسبی رابرت گر

نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر را ادامه نظریه جیمز دیویس دانسته‌اند. تد گر، نظریه خود را بر اساس این فرض مقدماتی ظاهراً بدیهی که نارضایتی، علل اساسی واکنش‌های خشونت‌آمیز است، شروع می‌کند. این نارضایتی مفروض برای انجام کنش‌های خشونت‌آمیز، نتیجه ایجاد محرومیت نسبی در افراد است (Gurr, 1973: 364). طبق این تئوری، علت جنگ و خشونت در ذات شر انسان نیست، بلکه مانند ژان ژاک روسو که خدا، طبیعت و انسان را خوب می‌داند و جامعه را فاسد می‌پندارد، این نظریه معتقد است که علت بسیاری از پرخاشگری‌ها در انواع محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی است. انسان‌ها اگر تحت فشار باشند، از خود واکنش نشان می‌دهند و نوع و سطح واکنش آنها بستگی به میزان فشار و محرومیت دارد.

گر با استفاده از یافته‌های نظریه محرومیت نسبی و پیوند آن با خشونت داخلی، چارچوبی برای نظریه‌ای عام درباره شرایطی که احتمال و شدت خشونت را تعیین می‌کنند، ارائه می‌کند. از نظر گر، بعید است که انسان‌ها به واسطه امیدهای انقلابی بسیج شوند، مگر آنکه اوضاع و احوالی که در آن زندگی می‌کنند، به شدت آنها را دچار احساس محرومیت کند. تماس با شیوه جدید زندگی یا ایدئولوژی‌هایی که عصر زرین را به تصویر می‌کشد، به ندرت فی‌نفسه نارضایتی و یا انتظارات جدیدی را به وجود می‌آورد. اما اگر انسان‌ها ناراضی بوده باشند و فرصت‌هایی برای کسب اهداف پیش روی خود ببینند، قویاً مستعد چرخش ایدئولوژیک می‌شوند (گر، ۱۳۷۷: ۶۰-۷۷).

متغیر اصلی در نظریه او، خشونت سیاسی است که می‌تواند به شکل جنبش سیاسی اجتماعی باشد یا نباشد. او خشونت سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند: «تمام حملاتی که درون مرزهای یک واحد سیاسی مستقل یا مستعمره به شکل جمعی و غیر دولتی متوجه افراد یا مایملک آنها شود» (Gurr, 1968: 1104). گر بر آن است که محرومیت نسبی به سرخوردگی و خشم می‌انجامد که ممکن است به رفتار خشونت‌آمیز منتهی شود. فرض اصلی گر این است که پیش‌شرط کشمکش‌های داخلی خشونت‌آمیز، محرومیت نسبی است. گر (۱۹۶۸) با رویکرد روان‌شناختی اجتماعی، سه شکل از خشونت سیاسی را به شرح زیر از هم متمایز می‌سازد:

- آشوب: خشونت سیاسی نسبتاً خودجوش و سازمان‌نیافته همراه با مشارکت مردمی قابل ملاحظه شامل اعتصابات سیاسی خشونت‌بار، شورش‌ها و درگیری‌های سیاسی و شورش‌های محلی می‌شود.
 - توطئه: خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته، همراه با مشارکت محدود، شامل سوءقصد‌های سیاسی سازمان‌یافته، تروریسم در مقیاس کوچک، جنگ‌های پارتیزانی در مقیاس کوچک، کودتا و طغیان می‌شود.
 - جنگ درون‌کشوری: خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته، همراه با مشارکت مردمی گسترده که به منظور سرنگونی رژیم یا امحای دولت طراحی شده و همراه با خشونت گسترده باشد. شامل تروریسم و جنگ‌های پارتیزانی در مقیاس وسیع که جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها را در پی دارد (گر، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۲).
- گر در پژوهش خود چند پرسش اساسی را مطرح کرده است:
- منابع روانی و اجتماعی بالقوه خشونت جمعی کدامند؟
 - میزان تمرکز آن پتانسیل بر نظام سیاسی را چه عواملی تعیین می‌کند؟
 - کدام شرایط اجتماعی بر حجم و شکل و در نتیجه پیامدهای خشونت تأثیر می‌گذارد؟
- وی بر آن است که مجموعه این خشونت‌ها را می‌توان طبق گستره خشونت (میزان مشارکت مردمی در آن)، شدت خشونت (ویرانگری اقدامات خشونت‌ساز) و دوام خشونت (مدت‌زمانی که خشونت استمرار می‌یابد) مورد سنجش قرار داد.

جدول ۱- تقسیم‌بندی خشونت سیاسی از دیدگاه رابرت گر

| | | |
|----------------------------------|-------------------------------|------|
| نسبتاً خودانگیخته | خشونت سیاسی | آشوب |
| سازمان‌نیافته | | |
| اعتصابات سیاسی | مشارکت مردمی - قابل ملاحظه | |
| شورش‌های محلی | | |
| خشونت‌بار | | |
| شورش‌ها | | |
| درگیری‌های سیاسی | | |
| خشونت سیاسی - بسیار سازمان‌یافته | | |

| | | |
|---|-------------------------|-------------------|
| سوءقصد‌های سیاسی سازمان‌یافته | مشارکت مردمی - محدود | توطئه |
| تروریسم در مقیاس کوچک | | |
| جنگ‌های پارتیزانی در مقیاس کوچک | | |
| کودتا | | |
| طغیان | | |
| خشونت سیاسی - بسیار سازمان‌یافته و گسترده | | |
| گسترده به منظور سرنگونی رژیم | مشارکت مردمی | جنگ درون کشوری |
| جنگ‌های پارتیزانی | | |
| تروریسم در مقیاس وسیع | | |
| جنگ‌های داخلی | | |
| انقلاب‌ها | | |

نظریه محرومیت نسبی اساساً برای تبیین اغتشاشات و کنش‌های اعتراض‌آمیزی فرمول‌بندی شده است که در دهه ۶۰ میلادی در آمریکا رخ داد. گر بر این باور است که با این نظریه می‌توان تنش‌های جمعی اعتراض‌آمیز را تبیین کرد. او در این باره می‌نویسد: «پیش شرط لازم برای ستیز خشونت‌آمیز مدنی، وجود محرومیت نسبی است که موجب می‌شود کنشگران بین توقعات ارزشی خویش و قابلیت‌های ارزشی ظاهری محیط تفاوت قائل شوند. توقعات ارزشی آن دسته از خواسته‌ها و شرایط زندگی است که مردم خود را مستحق آن می‌دانند. قابلیت‌های ارزشی نیز اشاره به اموری دارند که عمدتاً در محیط اجتماعی و فیزیکی باید یافت شود» (Gurr, 1968: 252).

محرومیت نسبی به عقیده گر عبارت است از: «تفاوت درک (شده) بین انتظارهای ارزشی افراد (وسایل و شرایط زندگی که افراد معتقدند به راستی حق آنهاست) و توانایی ارزشی (وسایل و شرایطی که فکر می‌کنند استعداد به دست آوردن و نگهداری آنها را دارند» (Gurr, 1970: 13). بدین ترتیب توانایی‌های ارزشی اشاره به اموری دارد که بیشتر در محیط اجتماعی و فیزیکی باید آنها را یافت. آنها شرایطی هستند که تصور مردم را در زمینه تحصیل یا حفظ ارزش‌هایی تعیین می‌کنند که افراد به نحو مشروعی انتظار به دست آوردن آنها را دارند و انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی است که مردم خود را به طور موجهی مستحق آن می‌بینند (Gurr, 1968: 24-25).

بنا بر نقل کوهن، گر توقعات ارزشی را آن دسته از کالاها و شرایط زندگی می‌داند که مردم، خود را به طور موجه مستحق آن می‌بینند. قابلیت‌های ارزشی نیز اشاره به اموری دارد که عمدتاً در محیط اجتماعی و فیزیکی باید آن را جست‌وجو کرد؛ شرایطی که شانس تصویری مردم را در زمینه تحصیل یا حفظ ارزش‌هایی تعیین می‌کند که افراد به طور قانونی و مشروع انتظار به دست آوردن آن را دارند (کوهن، ۱۳۷۹: ۲۰۵). در واقع زمانی که مردمی در یک محیط و بستر اجتماعی خاص به طور قانونی حق استفاده از امکانات خاص را داشته باشند، اما در عین حال به هر دلیلی از آن محروم شوند، در این صورت، آنان دست به ستیز خشونت‌بار مدنی می‌زنند. بنابراین این ستیز خشونت‌بار ناشی از شکاف میان خواسته و انتظارات با داشته‌آنان است.

این نظریه تأکید می‌کند که کنش جمعی خشونت‌آمیز زمانی رخ می‌دهد که تعداد چشمگیری - و نه تعداد کمی - از افراد اجتماع احساس محرومیت کنند. در چنین شرایطی «هر چقدر محرومیت نسبی شدیدتر باشد، احتمال و شدت خشونت مدنی بیشتر خواهد بود» (Gurr, 1970: 254). به اعتقاد رابرت گر، ناکامی افراد در دستیابی به اهدافشان و نوع درک آنها از محرومیت نسبی، منجر به پرخاش و خشونت در آنها می‌شود. عواملی که منجر به پدیداری خشونت سیاسی می‌شود عبارتند از: توجیه روانی سیاسی شدن نارضایتی، تجربه موفقیت‌آمیز گروه‌های قبلی و نقش سمبل‌ها و نشانه‌های خشونت‌برانگیز.

محرومیت نسبی به عنوان برداشت بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی هستند که مردم خود را مستحق آن می‌دانند و توانایی‌های ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که آنها فکر می‌کنند عملاً توانایی کسب و حفظ آن را دارند (گر، ۱۳۷۷: ۵۲). احساس محرومیت نسبی وقتی اتفاق می‌افتد که افراد جامعه به مقایسه خود با کسانی که مدنظر دارند می‌پردازند و بین آنچه فرد یا به صورت کلی افراد جامعه می‌خواهند، با آنچه به دست می‌آورند، احساس فاصله یا شکاف می‌کنند. این احساس محرومیت در زمان فعالیت‌های انتخاباتی به دلیل تکرار اینگونه مسائل به رفتارهای غیر قانونی منجر می‌گردد. گر، ضمن اشاره به ذهنی بودن فرضیه خود معتقد است: «مردم ممکن است به طور ذهنی با توجه به انتظاراتشان احساس محرومیت کنند،

اما یک ناظر عینی آنان را نیازمند قلمداد نکند. به همین ترتیب کسانی که در وضعیتی به سر می‌برند که از دید ناظر حد اعلاّی فقر یا محرومیت مطلق است، آن را ناعادلانه یا چاره‌ناپذیر قلمداد نکنند» (گر، ۱۳۷۷: ۵۴).

گر به منظور بررسی محرومیت نسبی، سه الگوی متمایز (محرومیت نزولی، محرومیت آرزویی و محرومیت پیش‌رونده) را بررسی می‌کند:

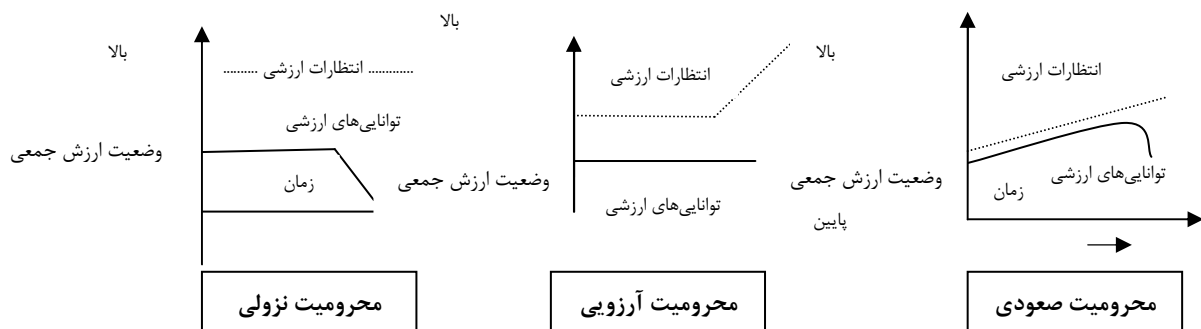
۱. محرومیت نزولی: بیانگر شرایطی است که در آن آگاهی گروهی درباره موقعیت‌های ارزشی توجیه‌پذیر طی زمان تغییر اندکی کرده است، اما فرد تصور می‌کند متوسط موقعیت یا پتانسیل ارزشی قابل دسترسی به شدت کاهش می‌یابد. انسان‌ها در چنین اوضاع و احوالی، به دلیل از دست دادن آنچه زمانی داشتند یا فکر می‌کردند می‌توانند داشته باشند، خشمگین‌اند و با مراجعه به وضعیت خود در گذشته، احساس محرومیت نسبی می‌کنند.

۲. محرومیت آرزویی: ویژگی عمده محرومیت آرزویی آن است که افزایش انتظارات ارزشی انسان‌ها بدون تغییر ملازمی در موقعیت یا پتانسیل ارزشی آنهاست. افرادی که دچار این نوع محرومیت می‌شوند، پیش‌بینی نمی‌کنند که آنچه را دارند، به میزان زیادی از دست بدهند و چنین نیز نمی‌شود. خشم آنها به این دلیل است که احساس می‌کنند فاقد ابزاری برای نیل به توقعات جدید یا تشدید یافته هستند.

افزایش انتظارات ارزشی ممکن است حاکی از تقاضای میزان بیشتری از ارزش‌هایی باشد که پیش از این تا حدودی موجود بوده است نظیر میزان بیشتری از عدالت و نظم سیاسی. ممکن است تقاضا مربوط به ارزش‌هایی باشد که پیش از این هرگز وجود نداشته‌اند، مانند مشارکت سیاسی برای مردمان مستعمرات. ممکن است ناشی از افزایش تعهد نسبت به اهمیت یافتن موقعیتی ارزشی باشد که پیش از این کمتر خواهان آن بودند.

۳. محرومیت پیش‌رونده (صعودی): در این محرومیت که نوع تعمیم‌یافته مدل منحنی L دیویس است، بهبود طولانی‌مدت و کم و بیش پیوسته وضعیت ارزشی مردم، انتظاراتی را درباره استمرار این بهبود پدید می‌آورد. اگر توانایی ارزشی

پس از دوره‌ای از بهبود ثابت بماند یا کاهش یابد، محرومیت نسبی صعودی یا پیش‌رونده حاصل می‌آید. چنین الگویی بیشتر در جوامعی شیوع دارد که هم‌زمان با تحولات ایدئولوژیک و سیستمی روبه‌رو هستند. فشار اقتصادی در اقتصادی رشدیابنده نیز می‌تواند همین تأثیر را داشته باشد. طرح یک ایدئولوژی نوسازی در جامعه‌ای که عدم انعطاف ساختاری مانع از آن شود که ارزش‌ها از نقطه‌ای خاص فراتر روند، به همین صورت است (گر، ۱۳۷۷: ۸۷-۸۸).
توضیحات بالا در قالب نمودار زیر ترسیم شده است.



شکل ۱- الگوی محرومیت نسبی در دیدگاه رابرت گر

گر، هر سه الگوی محرومیت نسبی را در زمینه‌سازی خشونت سیاسی مؤثر می‌داند و متذکر می‌گردد که وضعیت ارزشی کل یک جامعه ممکن است به دلیل کاهش تولید کالاهای مادی، کاهش توانایی نخبگان سیاسی در تأمین نظم یا حل بحران‌ها، تحمیل حاکمیت خارجی یا از دست دادن ایمان به ساختار باورها و هنجارهای کنشی که به جامعه انسجام می‌بخشد، سقوط کند. به نظر گر، تنها فرضیه آزمون‌پذیر این خواهد بود که هرچه شدت و گستره محرومیت نسبی بیشتر باشد، حجم خشونت سیاسی نیز بیشتر خواهد بود.

در خشونت‌های سیاسی پس از شکل‌گیری محرومیت نسبی و نارضایتی، اگر حکام سیاسی از طرف مردم عامل محرومیت شناخته شوند، خشونت جمعی شکل سیاسی به

خود می‌گیرد و پرخاشگری منبعث از سرخوردگی معطوف به ضربه زدن علیه منبع محرومیت می‌شود. البته در سیاسی شدن خشونت (و همچنین محرومیت نسبی ذهنی در شکل خشونت جمعی عینی) متغیرهای اجتماعی دیگری همچون میزان تضمین فرهنگی یا خرده‌فرهنگی برای پرخاشگری آشکار، میزان و درجه موفقیت در گذشته، میزان وضوح و شیوع جاذبه‌های نمادین توجیه‌کننده خشونت، مشروعیت نظام سیاسی و نوع پاسخ‌هایی که به محرومیت نسبی داده است و باور به اینکه خشونت در کسب ارزش‌های نادر مفید است، دخالت دارند. پس از بروز خشونت علیه بازیگران سیاسی، اینکه در نهایت کدام‌یک از طرفین خشونت در مواجهه با هم به پیروزی می‌رسند، تابعی از میزان کنترل حکومت بر نیروی اجبار، حمایت سازمانی و قابلیت قهری مخالفان است (گر، ۱۳۷۷: ۶۴-۶۸).

گر در پایان به این موضوع می‌پردازد که با فرض وجود نارضایتی سیاسی شده، حجم و شکل خشونت سیاسی تحت تأثیر توازن حمایت نهادی میان رژیم‌ها و سازمان‌های مخالف قرار دارد. او در این ارتباط معتقد است که حجم خشونت سیاسی قویاً و مستقیماً تحت تأثیر نسبت حمایت نهادی مخالفان به حمایت نهادی رژیم تا نقطه برابری قرار دارد و این رابطه پس از نقطه برابری، حالت معکوس می‌یابد. از سوی دیگر در حالی که احتمال جنگ درون کشوری با رسیدن سطح حمایت نهادی رژیم و مخالفان به نقطه برابری افزایش می‌یابد، احتمال آشوب به طور معکوس تحت تأثیر میزان حمایت نهادی از مخالفان قرار دارد. احتمال توطئه نیز تحت تأثیر میزان بالای درجه حمایت نهادی از مخالفان و پایین بودن گستره آن قرار دارد. گر اعتقاد دارد عواملی همچون گستره، پیچیدگی و پیوستگی سازمان به مثابه ویژگی‌های ساختاری، ظرفیت سازمان‌ها را برای انجام هر نوع کنش هماهنگ یا ایفای هر کارکردی برای اعضای خود تعیین می‌کنند. از طرف دیگر، سه کارکرد فعالیت سازمانی یعنی تأمین فرصت‌های ارزشی اجتماعی، فرصت‌های ارزشی سیاسی و کانال‌هایی برای ابراز اعتراض، برای شورشیان اهمیت زیادی دارد (همان: ۲۵-۳۳).

فرضیه‌های پژوهش

- بین میزان احساس محرومیت نسبی اقتصادی در سطح فردی با خشونت

- سیاسی، رابطه وجود دارد.
- بین میزان احساس محرومیت نسبی سیاسی در سطح فردی با خشونت سیاسی، رابطه وجود دارد.
- بین میزان احساس محرومیت نسبی فرهنگی در سطح فردی با خشونت سیاسی، رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

روش تحقیق مورد استفاده در این بررسی، روش پیمایشی است. داده‌ها به صورت میدانی جمع‌آوری شده‌اند. فن جمع‌آوری اطلاعات، استفاده از پرسشنامه بوده است. جامعه آماری تحقیق حاضر، شامل کلیه شهروندان شهر زاهدان بوده است که بر اساس سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۰ جمعیت این شهر، ۵۷۵۱۱۶ نفر گزارش شده است. حجم نمونه ۳۸۴ نفر بود که با استفاده از فرمول کوکران به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شد. برای بررسی مؤلفه‌های پژوهش از پرسشنامه محقق‌ساخته استفاده شده است. برای سنجش اعتبار ابزار تحقیق، از اعتبار صوری (مراجعه به داوران و پژوهشگران دیگر) و اعتبار نمونه‌ای (انجام آزمون مقدماتی و طرح سؤال‌های نیمه‌باز) بهره گرفته شده است. پایایی ابزار نیز با استفاده از آلفای کرونباخ بررسی شده و مقدار آلفای تمامی متغیرها، بالای هفتاد درصد و در حد مطلوب محاسبه شده است.

تعریف عملیاتی متغیرهای پژوهش

محرومیت نسبی

محرومیت به طور ضمنی ناظر بر شرایطی نابرابر میان اجزای یک جامعه است؛ شرایطی که در آن برخی از شهروندان از امکانات، امتیازها و بهره‌مندی‌های بیشتری نسبت به برخی دیگر بهره‌مندند و اعضای گروه محروم در نسبت‌سنجی میان وضعیت خود و وضعیت گروه‌های دیگر به احساسی دست می‌یابند که محرومیت نامیده می‌شود. محرومیت نسبی، برداشت بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی آنهاست. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی هستند که مردم خود را مستحق آن می‌دانند. توانایی ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که انسان‌ها فکر می‌کنند

عملاً توانایی کسب و حفظ آنها را دارند (گر، ۱۳۷۷: ۸۰).

هولندر معتقد است که این محرومیت زمانی رخ می‌دهد که مردم به چیزی میل کنند که آن را ندارند و خود را مستحق به دست آوردن آن بدانند و از طرفی به خاطر ناتوانی در تملک آن، خود را مقصر ندانند (هولندر، ۱۳۷۸: ۳۸۳).

منظور از احساس محرومیت نسبی در تحقیق حاضر بر اساس چارچوب نظری، این است که اولاً شخصی خود را در مقام مقایسه با دیگران قرار دهد و در ضمن مقایسه، خود را نسبت به آنان در موقعیت پایین‌تر و نازل‌تری ببیند و سوم اینکه در این حالت خود را مقصر نشناخته و به اصطلاح آن را فرافکنی کند.

برای ابعاد احساس محرومیت اقتصادی پنج سؤال، احساس محرومیت سیاسی پنج سؤال و احساس محرومیت فرهنگی پنج سؤال طرح شده است. ابعاد احساس محرومیت اقتصادی با مؤلفه‌های مانند حق اشتغال، حق مسکن، ناکامی در داشتن منزلت و ثروت در پنج گویه مورد سنجش قرار گرفته است. محرومیت سیاسی با مؤلفه‌هایی مانند حق مشارکت، حق انتخاب در سیاست، تبعیض در انتخاب نخبگان بومی در مناصب حکومتی در پنج گویه مورد سنجش قرار گرفته است. محرومیت فرهنگی با مؤلفه‌هایی مانند حق آزادی، تفریح، سرگرمی، مشارکت رسمی در نهادهای اجتماعی در پنج سؤال مورد سنجش قرار گرفته است. در زیر به چند گویه از آنها اشاره می‌شود. از پاسخگو خواسته شد تا میزان ارزیابی خود را در چنین وضعیت‌هایی با پاسخ‌های از خیلی کم تا خیلی زیاد مشخص کند.

- در مقایسه خودم با دیگران، احساس می‌کنم چیزهایی را که باید داشته باشم، ندارم.
- از اینکه برخی امکاناتی که دیگران دارند و من ندارم، خودم را مقصر نمی‌دانم.
- امکانات زندگی در این کشور به صورت ناعادلانه توزیع شده است.
- من در زندگی فاقد امکانات اولیه زندگی مانند مسکن مناسب، خوراک مناسب و لباس مناسب هستم.

خشونت سیاسی

خشونت سیاسی عبارت از کنش‌هایی اعتراضی است که شکل خصمانه و غیر نهادی

به خود می‌گیرد و طرف‌های درگیر به صورت عامدانه، از اجبار فیزیکی برای صدمه زدن به یکدیگر یا اموال یکدیگر استفاده می‌کنند تا تغییر سیاسی را (چه در سیاست‌ها و چه در ساختار حکومت) به وجود آورند (طالبان، ۱۳۹۰: ۱۹).

متغیر خشونت سیاسی بر مبنای دیدگاه گر (۱۹۶۸) در سه مؤلفه آشوب، توطئه و جنگ درون کشوری در ۲۳ گویه تقسیم‌بندی شد. برای مؤلفه آشوب، سؤال‌هایی بر مبنای میزان شرکت در خشونت‌های نسبتاً خودانگیخته، سازمان‌یافته، اعتصابات سیاسی، شورش‌های محلی خشونت‌بار، شورش‌ها و درگیری‌های سیاسی طرح شد. برای مؤلفه توطئه نیز سؤال‌هایی بر مبنای شرکت در خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته، سوءقصد‌های سیاسی سازمان‌یافته، تروریسم در مقیاس کوچک، جنگ‌های پارتیزانی در مقیاس کوچک، کودتا و طغیان طرح شد. برای مؤلفه جنگ درون کشوری نیز سؤال‌هایی بر مبنای میزان شرکت در خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته و گسترده، به منظور سرنگونی رژیم، جنگ‌های پارتیزانی، تروریسم در مقیاس وسیع، جنگ‌های داخلی و انقلاب طرح شد.

یافته‌های پژوهش

نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش در دو بخش توصیفی و استنباطی ارائه می‌شود. ابتدا یافته‌های توصیفی ذکر می‌شود.

جدول ۲- میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت‌کنندگان

در هر یک از ابعاد محرومیت نسبی و خشونت سیاسی

| متغیرها | میانگین | انحراف معیار | متغیرها | میانگین | انحراف معیار |
|----------------------|---------|--------------|---------------------|---------|--------------|
| محرومیت اقتصادی | ۳,۸۷ | ۰,۳۸ | آشوب | ۲,۱۱ | ۰,۴۳ |
| محرومیت سیاسی | ۲,۳۳ | ۰,۵۵ | توطئه | ۴,۰۷ | ۰,۲۲ |
| محرومیت فرهنگی | ۱,۹۱ | ۰,۷۸ | جنگ درون کشوری | ۲,۲۰ | ۰,۵۷ |
| نمره کل محرومیت نسبی | ۶,۷۳ | ۱,۹۷ | نمره کل خشونت سیاسی | ۵,۳۱ | ۱,۳۰ |

جدول (۲)، میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت‌کنندگان را در هر یک از ابعاد محرومیت نسبی و خشونت سیاسی نشان می‌دهد. میانگین نمرات محرومیت اقتصادی، محرومیت سیاسی و محرومیت فرهنگی به ترتیب ۳/۸۷، ۲/۳۳ و ۱/۹۱ به دست آمده است و میانگین نمره محرومیت اقتصادی تا حدودی بالاتر از سایر مؤلفه‌های مربوط به بعد محرومیت نسبی است.

در پرسشنامه خشونت سیاسی، میانگین نمرات بعد آشوب ۲/۱۱ و میانگین بعد توطئه ۴/۰۷ و میانگین نمرات مؤلفه جنگ درون کشوری ۲/۲۰ است. میانگین نمره کل محرومیت نسبی ۶/۷۳ و انحراف استاندارد آن ۱/۹۷ و مقادیر یادشده برای نمره کل خشونت سیاسی به ترتیب ۵/۳۱ و ۱/۳۰ به دست آمده است.

با توجه به جدول شماره (۲)، بیشترین پراکندگی داده‌ها از میانگین مربوط به بعد محرومیت فرهنگی با انحراف استاندارد ۰/۷۸ و کمترین پراکندگی داده‌ها از میانگین مربوط به مؤلفه توطئه با انحراف استاندارد ۰/۲۲ به دست آمده است.

جدول ۳- همبستگی بین ابعاد محرومیت نسبی و خشونت سیاسی

| خشونت سیاسی | جنگ درون کشوری | توطئه | آشوب | متغیرها | |
|-------------|----------------|-------|-------|---------|-----------------|
| | | | | r | sig |
| ۰,۵۲ | ۰,۶۵ | ۰,۵۸ | ۰,۶۹ | r | محرومیت اقتصادی |
| ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | sig | |
| ۰,۴۴ | ۰,۵۱ | ۰,۳۸ | ۰,۴۲ | r | محرومیت سیاسی |
| ۰,۰۲۲ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۱۲ | sig | |
| ۰,۳۲ | ۰,۳۷ | ۰,۲۷ | ۰,۳۳ | r | محرومیت فرهنگی |
| ۰,۰۰۱ | ۰,۰۳۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | sig | |
| ۰,۴۲ | ۰,۴۷ | ۰,۴۹ | ۰,۵۱ | r | محرومیت نسبی |
| ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | ۰,۰۰۱ | sig | |

جدول (۳) همبستگی ساده (پیرسون) هر یک از ابعاد محرومیت نسبی را با ابعاد خشونت سیاسی نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تمام همبستگی‌ها در سطح ($p < 0.05$) معنی‌دار است. بالاترین میزان همبستگی مربوط به رابطه محرومیت

اقتصادی با مؤلفه آشوب و کمترین میزان همبستگی مربوط به رابطه محرومیت فرهنگی با مؤلفه توطئه است.

برای بررسی رابطه چندگانه محرومیت نسبی با هر یک از ابعاد خشونت سیاسی از تحلیل رگرسیون چندگانه استفاده شد. جدول (۴)، نتایج مدل رگرسیونی را به ازای رابطه محرومیت نسبی با هر یک از ابعاد خشونت سیاسی و میزان کل این متغیر نشان می‌دهد.

جدول ۴- نتایج مدل رگرسیون به ازای رابطه محرومیت نسبی با خشونت سیاسی

| متغیر پیش‌بین | متغیر ملاک | R | R ² | R ² تعدیل شده | خطای استاندارد برآورد | F | sig |
|---------------|----------------|------|----------------|--------------------------|-----------------------|------|-------|
| محرومیت نسبی | آشوب | ۰,۶۷ | ۰,۴۴ | ۰,۴۵ | ۲,۰۲۱ | ۸,۲۰ | ۰,۰۰۰ |
| محرومیت نسبی | توطئه | ۰,۴۱ | ۰,۱۶ | ۰,۱۷ | ۱,۷۲۳ | ۵,۲۲ | ۰,۰۰۰ |
| محرومیت نسبی | جنگ درون کشوری | ۰,۵۱ | ۰,۲۶ | ۰,۲۶ | ۱,۳۷۹۰ | ۶,۴۲ | ۰,۰۰۰ |
| محرومیت نسبی | خشونت سیاسی | ۰,۵۰ | ۰,۲۵ | ۰,۲۷ | ۳,۰۸۴ | ۷,۰۳ | ۰,۰۰۰ |

P<0.001

همان‌گونه که جدول (۴) نشان می‌دهد، متغیر محرومیت نسبی پیش‌بینی‌کننده خوبی برای مؤلفه‌های خشونت سیاسی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) محرومیت نسبی با مؤلفه آشوب ۰/۶۷ است و ضریب تعیین ۴۴ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های متغیر آشوب از روی ابعاد محرومیت نسبی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) محرومیت نسبی با مؤلفه توطئه ۰/۴۱ است و ضریب تعیین ۱۶ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های متغیر توطئه از روی ابعاد محرومیت نسبی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) محرومیت نسبی با مؤلفه جنگ درون کشوری ۰/۵۱ است و ضریب تعیین ۲۶ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های متغیر جنگ درون کشوری از روی ابعاد محرومیت نسبی است. در کل مقدار همبستگی

چندگانه (R) محرومیت نسبی با خشونت سیاسی ۰/۵۰ است و ضریب تعیین ۲۵ درصد نشان‌دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های این مؤلفه از روی ابعاد محرومیت نسبی است. سطح معنی‌داری به‌دست‌آمده برای مقادیر F نشان می‌دهد که تمام ضرایب در سطح $p < 0.001$ معنی‌دار است.

جدول ۵- ضرایب رگرسیون غیر استاندارد (B) و استاندارد (b) به‌ازای هر بعد از محرومیت نسبی بر ابعاد خشونت سیاسی

| سطح معناداری | t | ضرایب غیر استاندارد | | ضرایب استاندارد | متغیر پیش‌بین | متغیر ملاک |
|--------------|------|---------------------|----------------|-----------------|-----------------|----------------|
| | | B | خطای استاندارد | b | | |
| ۰,۰۲۱ | ۲,۸۸ | ۰,۴۱ | ۰,۰۴۲۱ | ۰,۶۰ | محرومیت اقتصادی | آشوب |
| ۰,۰۰۱ | ۵,۴۷ | ۰,۲۵ | ۰,۰۳۷۲ | ۰,۵۱ | محرومیت سیاسی | |
| ۰,۰۴۳ | ۳,۰۸ | ۰,۲۹ | ۰,۰۴۴ | ۰,۳۷ | محرومیت فرهنگی | |
| ۰,۰۰۸ | ۴,۲۰ | ۰,۰۴۱ | ۰,۰۰۳۶۳ | ۰,۵۵ | محرومیت نسبی | |
| ۰,۰۰۱ | ۶,۰۷ | ۰,۵۲ | ۰,۰۲۲۱ | ۰,۵۷ | محرومیت اقتصادی | توطئه |
| ۰,۰۰۱ | ۵,۳۸ | ۰,۲۰ | ۰,۰۷۷ | ۰,۴۱ | محرومیت سیاسی | |
| ۰,۰۰۱ | ۵,۰۲ | ۰,۰۷۵ | ۰,۰۳۴۹ | ۰,۲۸ | محرومیت فرهنگی | |
| ۰,۰۳۷ | ۳,۱۹ | ۰,۰۲۰ | ۰,۰۲۲ | ۰,۳۸ | محرومیت نسبی | |
| ۰,۰۰۱ | ۴,۴۸ | ۰,۴۰ | ۰,۰۱۹ | ۰,۵۷ | محرومیت اقتصادی | جنگ درون کشوری |
| ۰,۰۱۳ | ۴,۲۲ | ۰,۱۸ | ۰,۰۶۴ | ۰,۴۴ | محرومیت سیاسی | |
| ۰,۰۰۱ | ۴,۶۸ | ۰,۰۸۹ | ۰,۰۳۸ | ۰,۲۰ | محرومیت فرهنگی | |
| ۰,۰۰۱ | ۴,۲۵ | ۰,۰۵۱ | ۰,۰۹۲ | ۰,۴۱ | محرومیت نسبی | |
| ۰,۰۰۱ | ۵,۱۱ | ۰,۲۷ | ۰,۰۰۳۶۳ | ۰,۵۲ | محرومیت اقتصادی | خشونت سیاسی |
| ۰,۰۱۹ | ۴,۶۲ | ۰,۰۳۸ | ۰,۰۲۲۱ | ۰,۳۶ | محرومیت سیاسی | |
| ۰,۰۰۷ | ۳,۳۳ | ۰,۵۰ | ۰,۰۷۷ | ۰,۴۸ | محرومیت فرهنگی | |
| ۰,۰۰۱ | ۵,۰۷ | ۰,۴۸ | ۰,۰۳۴۹ | ۰,۵۳ | محرومیت نسبی | |

$P < 0.05$

جدول (۵)، ضرایب رگرسیون غیر استاندارد (B) و استاندارد (b) را به ازای رگرسیون هر بعد از محرومیت نسبی بر ابعاد خشونت سیاسی نشان می‌دهد. همان‌گونه که ضرایب رگرسیون استاندارد نشان می‌دهد، در تمام ابعاد خشونت سیاسی، محرومیت اقتصادی پیش‌بینی‌کننده مهم‌تری است و از وزن b بالاتری برخوردار است و محرومیت اقتصادی، ارتباط بیشتری با مؤلفه‌های خشونت سیاسی دارد. در مجموع رابطه مؤلفه‌های محرومیت نسبی با تمام ابعاد خشونت سیاسی معنی‌دار است ($p < 0.05$). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تمام ضرایب رگرسیون مثبت است و نشان می‌دهد که میان ابعاد محرومیت نسبی با ابعاد خشونت سیاسی، ارتباط مثبت وجود دارد.

نتیجه‌گیری

رفتارهای خشونت‌آمیز، مبارزه میان گروه‌های غیر حاکم و مقامات حاکم است که در آن، گروه نخست به گونه‌ای جدی منابع سیاسی (مهارت‌های سازمانی، تبلیغات یا تظاهرات) و ابزار خشونت را برای ایجاد مشروعیت در برخی جنبه‌های سیستم سیاسی که به نظر آنها نامشروع است، به کار گیرد.

سؤال این تحقیق این بود که آیا رابطه‌ای بین محرومیت نسبی و خشونت سیاسی در بین شهروندان زاهدان وجود دارد یا نه؟ نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان داد که بین احساس محرومیت نسبی با رفتارهای خشونت‌آمیز، ارتباط معنی‌داری وجود دارد. نتایج نشان داد که در تمام ابعاد خشونت سیاسی، محرومیت اقتصادی پیش‌بینی‌کننده مهم‌تری است و ارتباط بیشتری با مؤلفه‌های خشونت سیاسی دارد. نتایج نشان داد که بالاترین میزان ارتباط مربوط به رابطه محرومیت اقتصادی با مؤلفه آشوب و کمترین میزان ارتباط مربوط به رابطه محرومیت فرهنگی با مؤلفه توطئه است. یافته‌های تجربی، فرضیه نخستین تحقیق حاضر را مبنی بر وجود رابطه بین احساس محرومیت اقتصادی در سطح فردی با خشونت سیاسی تأیید کرد. این یافته‌ها با نتایج پژوهش طالبان (۱۳۹۰)، لهسایی‌زاده (۱۳۹۱)، گر (۱۹۶۸ و ۱۹۷۰) همسو است. با توجه به اینکه رسیدن به موقعیت‌های بالای اقتصادی برای افراد، مطلوب است، چون آنان در مقایسه خود با افرادی که این موقعیت را به دست آورده‌اند فاصله مشاهده کنند،

احساس محرومیت نسبی پدیدار می‌شود. دسترسی محدود و ناچیز به منابع اقتصادی برای تأمین نیازهای اساسی و مورد نیاز می‌تواند منجر به افزایش استرس، ناکامی، بی‌قدرتی و تضعیف روحیه گردد که خود زمینه مناسب خشونت سیاسی خواهد بود. هرچه ارزش‌های اقتصادی و مادی در یک جامعه گسترش بیشتری یابد و هر قدر امکانات پیشرفت و ارتقای افراد و گروه‌های مرجع (یعنی گروه‌های که انسان خود را با آنها مقایسه می‌کنند) بیشتر باشد، انتظارات انسان‌ها بالا می‌رود. در چنین حالتی اگر فرد احساس کند خود آن امکانات را ندارد، احساس محرومیت نسبی او افزایش می‌یابد. همچنین هر اندازه کوشش فرد برای دستیابی به یک ارزش بیشتر باشد، اهمیت این ارزش برایش بیشتر می‌شود و هرچه امکان دستیابی به ارزش‌های مورد نظر یا ارتقای اجتماعی افزایش یابد، احساس محرومیت نسبی افزایش می‌یابد. هنگامی که شهروندان در سطح فردی احساس محرومیت می‌کنند و میان انتظارات ارزشی (کالاها و شرایطی از زندگی که مردم خود را مستحق آنها می‌دانند) و توانایی ارزشی آنان (کالاها و شرایطی از زندگی که مردم فکر می‌کنند عقلاً توانایی کسب و حفظ آنها را دارند) تفاوت به وجود می‌آید، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در کنش سیاسی این افراد بر جای می‌گذارد.

دومین فرضیه تحقیق، وجود رابطه بین احساس محرومیت سیاسی در سطح فردی با خشونت سیاسی بوده است. وجود محدودیت و تبعیض در میان گروه‌های مختلف و خارج ساختن گروه‌هایی از صحنه رقابت سیاسی و مشارکت سیاسی، زمینه‌ساز پیدایش محرومیت نسبی می‌شود. در این شکل محرومیت برای برخی گروه‌های اجتماعی جهت مشارکت مؤثر در فعالیت‌های سیاسی به منظور دستیابی به موقعیت‌های نخبگی در نظام سیاسی به دلیل پایگاه انتسابی آن گروه‌ها، انسداد یا محدودیت ایجاد می‌شود. زمانی که شهروندان احساس کنند حاکمیت در گزینش مقامات حکومتی به نخبگان بومی توجهی ندارد، خودبه‌خود احساس بیگانگی و حقارت در این جامعه افزایش می‌یابد که می‌تواند تحت تأثیر رفتارهای خارج از حاکمیت قرار گرفته، منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز گردد. در این حالت، فرد دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به سازوکار ارزش‌گذاری و نظام سیاسی است و خود را با هر آنچه از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است، هم‌عقیده و همسو نمی‌بیند. به همین دلیل فرد به این باور اعتقاد پیدا می‌کند که

رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نیست و نوعی بی‌قدرتی در فرد به وجود می‌آید.

سومین فرضیه، وجود رابطه بین احساس محرومیت فرهنگی در سطح فردی با خشونت سیاسی بوده است. در این شکل از محرومیت روی برخی افراد و گروه‌های اجتماعی، تنها به دلیل پایگاه اجتماعی آنان، محدودیت و تبعیض ایجاد می‌شود. وجدان قومی که هویت خود را در هم‌خونی، هم‌نژادی، هم‌زبانی و هم‌دینی، زیستن و پرورش در بستر فرهنگ قومی گذشته، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جوید، در مجموع برابندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن، تشکیل هویت قومی و تقویت همبستگی و انسجام قومی در مقابل هویت جامع و ملی است. در جوامعی که نظام سیاسی نتوانسته است وفاداری‌های قومی و نژادی را به سطح وفاداری‌های ملی ارتقا دهد، اقوام و قبایل همچنان به آداب و رسوم خود پایبندند و در نتیجه پدیده‌ای با عنوان ملت شکل نخواهد گرفت.

منابع

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی خانواده، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- ای ایترو، دیوید و چالرز اف. اندی بین (۱۳۸۰) اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پاشایی، عباس (۱۳۶۹) فرهنگ اندیشه نو، تهران، مازیار.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵) از بسیج تا انقلاب، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حافظنیا، محمدرضا و مراد کاویانی (۱۳۸۵) «نقش هویت قومی در همبستگی ملی (مطالعه موردی: قوم بلوچ)»، مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، شماره ۱ (پیاپی ۲۰)، صص ۱۵-۴۷.
- ساندرز، دیوید (۱۳۸۰) الگوهای بی ثباتی سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیبانی، ملیحه (۱۳۸۴) «فقر محرومیت و شهروندی در ایران»، رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره ۱۸.
- شیخ بیگلر، رعنا و دیگران (۱۳۹۱) «تحلیل فضایی محرومیت و نابرابری‌های توسعه در شهرستان‌های ایران»، رفاه اجتماعی، سال دوازدهم، شماره ۴۶.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۶) مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی، تهران، ققنوس.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۸) خشونت سیاسی: نظریات، مباحث، اشکال و راهکارها، پیام امروز.
- کرد، یاسر (۱۳۸۹) بررسی برخی عوامل اجتماعی - فرهنگی مؤثر بر گرایش افراد به عضویت در گروه‌های تروریستی در استان سیستان و بلوچستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اصفهان.
- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۷۹) نظریه‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، قومس.
- گر، تد رابرت (۱۳۷۷) مدلی علی از منازعات داخلی در خشونت و جامعه، ترجمه اصغر افتخاری، نشر سفیر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- لهسای‌زاده، عبدالعلی (۱۳۹۱) «نقش محرومیت نسبی در افزایش خشونت‌های شهری مناطق حاشیه‌نشین (مطالعه موردی: شهر کرمانشاه)»، فصلنامه مطالعات شهری، سال دوم، شماره سوم، صص ۲۱-۶۴.
- نش، کیت (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم.
- هولندر، ادوین پل (۱۳۷۸) روانشناسی اجتماعی: رهبری و قدرت تأثیر ارتباط جمعی بر افکار

عمومی و فعالیت سیاسی، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، شرکت به نشر.

- Bernburg, Jon Gunnarand Thorolfur horlindsson, and Inga Dora Sigfusdottir (2009) *Relative Deprivation and Adolescent Outcomes in Iceland: A Multilevel Test*, The University of North Carolina Pres.
- Boswell, T. Dixon, W. (1990) "Dependency and Rebellion", *ASR*, 55 (4), 540-559.
- Chandra, Siddharth and Angela Williams Foster (2005) "The Revolution of Rising Urban Social Disorders of the 1960s", *Social Science History*, 29:2, 299-332.
- Davies, J. C. (1962) "Toward A Theory Of Revolution", *American Sociological Review*, 27 (1) pp. 5-19.
- Dawson, J. I. (2001) *Latvia's Russian minority: balancing the imperatives of regional development and environmental justice* *Political Geography*, No. 20, pp. 787-815.
- Duncan, G (1968) *A dictionary of sociology*. Routledge and Kegan Paul, London.
- Gatti, U., Tremblay, R. E., Vitaro, F., & McDuff, P. (2005) *Youth gangs, delinquency and drug use: A test of the selection, facilitation, and enhancement hypotheses*. *Journal of Child Psychology and Psychiatry*, 46.
- Gurr, Ted Robert (1968) *Psychological Factors in Civil Violence*, *World Politics*.
----- (1970) *Why Men Rebel*, Princeton, n. g, Princeton University Press.
- (1973) "The Revolution Change Nexus," *Comparative Politics*.
- Messner, E. (1989) "Economic Discrimination and Societal Homicide Rates: Further Evidence on the Cost of Inequality", *American Sociological Review*, 54 (4).
- Moore, dahlia (2003) "perception of sense of control, relative deprivation, and expectation of young jews and Palestinians in Israel", *the journal of social psychology*, 143 (4) 521-540.
- Muller, Edward (1988) "Democracy – Economic Development and Income Inequality", *ASR*, 53 (1), 50-68.
- O'Neill, B. (2001) "Generational Patterns in the Political Opinions and Behaviour of Canadians: Separating the Wheat from the Chaff." *IRPP Policy Matters*. Vol. 2, no. 5.
- Pearson, Julie A. and Michael D Fallacaro. And Joseph E. Pellegrini (2009) "Perceived deprivation in Active Duty Military nurse Anesthetists", *AANA Journal*, Vol. 77, No. 1.